

معمول اینست که مجله بانویسندگان محترم مقالات تماس میگیرد و هر نوشته را پس از حك و اصلاح با روش مجله مطابقت میدهد، به ویژه از جهات خصوصی و ارزیابی اشخاص حتی المقدور صرف نظر میکند. به اعتقاد اینکته: «مشك آنست كه خود بیود نه آنكه عطار بگوید». در مقاله زیر (به عبارتی نقد حاضر) بنا به تأکید و اصرار نویسنده محترم، این روش صورت نگرفته است و مسلماً خود ایشان جوابگوی پرسشهای احتمالی خواهند بود - مجله دانشکده

پژوهشی در

## اندیشه‌های فردوسی

تفسیر و تحلیل شاهنامه - برگزیده اشعار

پروفسور فضل الله رضا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انتشارات اداره کل نگارش و وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳.

نقد و بررسی: دکتر سیدحسن سادات ناصری

در ۴۱۲ صفحه + ۲ صفحه فهرست مطالب در سرآغاز کتاب + فهرست نام گسان از ص ۱۳ تا ۴۱۹ + فهرست نام جایها از ص ۴۲۰ تا ۴۲۲ + فهرست مشاغل نگارنده کتاب ص ۴۲۳ + بخشی از تالیفات پروفسور رضا بزبان فارسی که انتشار یافته است ص ۴۲۴ + ۵ صفحه آثار ایشان بزبان انگلیسی که بشماره مانده است.

جلد اول از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر بمناسبت جشن فرهنگ و هنر آبان ماه ۱۳۵۳.

۱ سخنی درباره ناشر

اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر یکی از ادارات پرسابقه وزارت فرهنگ یا معارف و

اوقاف و صنایع مستظرفه قدیم است و مردان فاضل و نامداری بسالیان فراوان در آن اداره مقام ریاست کل و مدیریت کل داشته‌اند، چون: شادروان فهیمی (فهیم‌الملک)، استاد دکتر غلامعلی رعدی آذرخی، دکتر فرهمندی، استاد حبیب‌یغمایی، دکتر ابوتراب رازانی و دکتر محمد امین ریاحی دوست دانشمند عزیز نگارنده که در هردو وزارتخانه قدیم و جدید این سمت را داشته است و برزندگی‌ها کرده و نیز عده‌ی فاضل و دانشمند و شاعر و نویسنده در آن بسالهای دراز در کار بررسی بوده و هستند، چون: شادروانان نیمایوشیج، صادق هدایت، استاد سیدمحمد فرزاد و آقایان محمدعلی ناصح و محمد پروین گنابادی وزین‌العابدین مؤتمن و منوچهر آدمیت و بسیاری دیگر از مردمی گرانمایه از این دست که حال و کارشان براهل فضل و تحقیق روشن است و جای درازی سخن نیست. از کارهای بانام این اداره در قدیم جز طبع مجله بعنوان تعلیم و تربیت و سپس آموزش و پرورش، چاپ «تاریخ بیهقی» باهتمام دکتر قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض و «سبک‌شناسی» تصنیف شادروان محمدتقی بهار «ملک‌الشعراء» و تصحیح و طبع قسمتی از ترجمه «بلغمی از تاریخ طبری»، یا استوارتر بگویم «تاریخ بلغمی»، تصحیح ملک‌الشعراء بهار و باهتمام محمدپروین گنابادی و بخشی از آغاز «لفت‌نامه دهخدا» و قرارداد تألیف «فرهنگ معین» و تصحیح و طبع «دیوان حافظ» باهتمام شادروانان علامه محمدقزوینی و دکتر قاسم غنی و «تاریخ ایران بعد از اسلام»، از عبدالصین زرین‌کوب و «گل‌های ایران» از دکتر احمد پارسا و تصحیح و طبع و تحشیه «نفثة‌الصدور» از امیرحسن یزدگردی و تصحیح و طبع «معارف‌بهاء‌الدین محقق‌ترمذی» از شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر و «فرهنگ‌تازی‌پیمایی» و خلاصه مثنوی از همین استاد و بسیاری کتب گرانقدر دیگر بهمین خوبی و مرغوبی که امروز قریب بهمگی آنها از مآخذ عمده پژوهندگان تاریخ و فرهنگ و ادب فارسی است و از آثار ماندگار فرخنده فرهنگی این سرزمین در عصر درخشان شاهنشاهی پهلوی.

#### ۲ - گفتاری درباره کتاب «شاه‌ملوک آشنایی و مطالعات فرهنگی»

کتاب «پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی» را که در نخستین جشنواره طوس بدستم رسید، باهمان سابقه ذهنی که از انتشارات اداره کل نگارش داشتم، یادقتی که میتوانستم خواندم و آنچه از نظر خوانندگان محترم میگردد، خلاصه‌ی از بهره‌وری و دریافتی که از بررسی این اثر داشتم:

در پست جلد سمیر لاجوردی رنگ کتاب، یعنی از کجای ضحاک و رمان او «شهرنار» و «ارتوتاز» خواهران جمشید است که پردگیان ضحاک بودمانند و سپس معشوقگان فریدون شده و ضحاک در حال زخم برداشتن از گرز گاوسانی است که فریدون بر سر او فرود آورده است که در درون کتاب نیز در برابر صفحه ۱۴۸ عیناً رنگین همانند چند تصویر دیگر از شاهنامه‌های خطی کهن و شاهنامه بایسنقری عکس برداری شده ولی مآخذ اصلی آنها بطور کلی در سراسر کتاب یادآوری نشده است، چون: پادشاهی جمشید و هنرمندی آهنگران و دیگر از باب حرف روبروی ص ۵۶ و کشتن ضحاک گاو برمایه را روبروی ص ۱۱۲ و رأی زدن زال با موبدان روبروی ص ۳۳۶.

در یکی از صفحات بی‌شماره سرآغاز کتاب بخط خوش نستعلیق نوشته آمده است: «هدیه برهمنه پارسی‌زبانان جهان و دوستداران آفرینش هنری» و پشت صفحه سفید مانده است. و در صفحه بی‌شماره بعد بخط نستعلیق ولی نه‌بدان خوشی که در صفحه پیش بوده میخوانیم:

## «پروفور فضل‌الله رضا»

سفیر و رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان فرهنگی یونسکو، استاد مهندسی دانشگاه سیراکیوز نیویورک، استاد دانشکده علوم دانشگاه پاریس، رئیس پیشین دانشگاه تهران.

سپس فهرستی در دو صفحه که مشتمل است بر دیباچه و سه دفتر بترتیب از کیومرث تا کاوه (ص ۳۹ تا ۱۴۸) - فریدون و ایرج (ص ۱۵۱ تا ۲۳۷) - رودابه و زال (ص ۲۴۱ تا ۴۱۱) و آنگاه در پایان کتاب فهرست‌ها، چنانکه در صدر این مقال آمد.

اسلوب حروفچینی کتاب در نهایت خوبی و کاغذ آن صدگرمی بسیار مرغوب است و کتاب جز در صفحاتی که سفید مانده در اشپون شش و بیست و پنج سطر چیده شده است، ولی مطلقاً هر بیتی در دو سطر چیده آمده، دو مصراع زیر هم، یا چپ و راست، و بعضی ابیات هم بمناسبت اهمیت یا بخواست مؤلف دوازده سیاه، و الحق برزیبایی کتاب بسی افزوده است ولی صحافی کتاب بصورت ته‌چسپ و بسیار سرسری و بیداوم است.

در صفحه پیش از دیباچه، بخط نستعلیق خوش، در چهار سطر نگاشته آمده است:

زمین گر گشاده کند راز خویش      نماید سرانجام و آغاز خویش  
 پر از مرد دانا بود دامنش      پر از ماهرخ جیب پیراهنش  
 و دیباچه‌یی در ۳۴ صفحه از ص ۳ تا ۳۶ دارد، بدین آغاز :

«عشق و رزیدن من با زبان و ادب و فرهنگ باری بویژه شاهنامه فردوسی از همان دوران کودکی آغاز شد...».

تا بدینجای هرچه گفته شد، از ریختمان ظاهری کتاب بود، اینک چنانکه سزاوار است، با صبر و حوصله و انصاف و دقت بنقد پژوهشی این کتاب میپردازیم و دیگر بار از پشت جلد می‌آغازیم:

## رتال جامع علوم انسانی

در حقیقت باید گفت: یکی از بسیار اندیشه‌های خوب شاهنامه که در این کتاب به استادی تجزیه و تحلیل شده است، نتیجه‌گیری از همین داستان «ضحاک و فریدون است» برگزیده نوشته نویسنده محترم از ص ۱۳۹ س ۱۱ تا ص ۱۴۲ س ۱۴ این است :

«افسانه ضحاک و فریدون، نشانه Symbol نبرد و رستاخیز آزادگان از بی‌خوبی و داد و دهش است. - همچنین هریک از ما در خانه بدن و محدودۀ زیست خود میتوانیم ضحاک‌سان یا فریدون‌وار زندگی کنیم.

بیا تا جهان را به بد نسیریم      به‌کوش همه‌دست نیکی بریم...  
 فریدون فرخ فرشته نبود      زمشک و زعنبر سرشته نبود  
 به‌داد و دهش یافت این نیکویی      توداد و دهش کن، فریدون‌تویی...

در زبان عرفان، کاوه و فریدون نموداری است از ایستادگی انسان در برابر زشتی و بیداد و ناپرهیزگاری و ناپارسایی، در برابر نفس سرکش زیادت‌جوی خود-خواه

آزمند. و آنکه کاوه‌سان و فریدون‌وار برابر مارهای نفس وضحاك بیداد برمیخیزد و ایستادگی و جهاد میکند، سرانجام پیروز میشود، و درفش کاویانی را در اهتزاز می‌بیند. تو یکساعت چو فریدون به میدان باش تازان پس

بهر جانب که روی آری درفش کاویان بینی

(سنائی)

«.....»

واز این گونه مطالبی نسبتاً فراوان درجای‌جای کتاب فراهم داشته شده است. بنابراین برداشتی که مؤلف محترم از نقش پشت جلد کتاب کرده است، هم عالمانه است و هم ادیبانه.

بی‌هیچ مجامله مطالب خوب و خواندنی این کتاب کم نیست و بیدارباشی است برای آنانکه فریفتهٔ ظواهر گشته و شیفتهٔ نمودهای تمدن غرب آمده‌اند و از غنای معنوی میهن خویش غافل مانده.

نویسندهٔ محترم در ص ۱۹ س ۷ تا ۱۶ چنین مینویسند:

«دلدادگی قشری بسیاری از تحصیل‌کرده‌های ما به ساخته‌ها و پرداخته‌های غرب بیش از توجه آنان به آثار فرهنگ خودمان است. البته اگر این تمایل بر اثر ممارست و کار پدید آمده باشد، بجاست؛ که دانش و فرهنگ غرب خود دریایی بیکران است. ولی در اغلب موارد (بخصوص در وادی شعر و ادب) این گریز از فرهنگ شرق و گرایش تندوتیز و طوطی‌وار به آفریده‌های غرب بر اثر بی‌خبری از ریشه‌های توانای اندیشهٔ خاور در (در اصل: و) برخورد باشاخ و برگ و زواید کودک‌فریب بوستان باختر است. این گسستن از اصل بیشتر بر اثر غرب‌زدگی است تا آگاهی حقیقی...».

آنگاه در تحت سه شماره بعضی از عوامل نگرانی خویش را فشرده و مختصر، ولی گویا و مستدل بیان داشته‌اند و یکی از مهمترین آن عوامل این است:

«بسیاری از روشنفکران ما که در دانشگاه‌ها و طبقات عالی کشور مصدر خدمات هستند، در کشورهای اروپایی و آمریکایی تحصیل کرده‌اند، ولی شاید برایشان این فرصت دست نداده که با زبان و ادب ایران آشنایی کافی بیابند. اما این افراد که در کشور مصدر خدمات مهم میباشند، انتشارات و گفته‌هایشان طبعاً به اسلوب غرب نزدیکتر از شرق است. این روش غرب‌گرایی کارفرمایان خود موجب میشود که فرهنگ روز ما، یا لاقلاً زبان رشته‌های تخصصی ما، نه تنها از ورزشهای لازم دور بماند، بلکه تا اندازه‌ی شکلهای نابسامان غربی پیدا کند.» ص ۲۰ س ۳ تا ۱۱.

«بسیاری از تحصیل‌کرده‌های ما که يك زبان خارجی را در سطح متعارف آموخته‌اند، تا بررفای تمدن و فرهنگ آن زبانها برسند، واز صورت مصرف‌کننده و

شونده بصورت آفریننده و گوینده دربیابند، چندین نسل سپری خواهد شد. در طول این سالیان، زبان و فرهنگ و ملیت ما نباید حال ماهواره بی‌اراده‌ای را پیدا کند. از این روی در راه اعتلای ایران‌نو، زبان و فرهنگ پارسی را باید هنرمندانه‌تر جلا داد و دلیرانه‌تر بکار برد. شناسایی همگانی زیبایی‌های هنری و آثار فرهنگ ملی مانند شاهنامه نه تنها زبان امروزی ما را براتر و فرهنگ ما را نیرومندتر میکند، بلکه رشته‌های مهر و بگانگی را نیز در میان پارسی‌زبانان استوارتر خواهد کرد». ص ۲۲ تا ۴ تا ۱۳.

این سخنان از دانشمندی ریاضی‌دان و استاد فیزیک که در عین حال علاقه‌مند به پژوهش در فرهنگ و ادب پارسی نیز هست، در خور ارج بسیار است. و بررسی آنچه گذشت، تحلیل‌های باارزش و درست و دقیق (ص ۴۲ و ۴۳ و ۳۳۸ تا ۳۴۰) و ترجیح نهادن‌های بجای بعضی از نسخه بدل‌های ابیات و مصارع (ص ۵۱ س ۲۰) و برداشته‌های دلپسند دانشمندان (ص ۵۳) و توصیف‌های بجای ایشان از فردوسی (ص ۴۴) و مقایسه‌هایی که گاه‌بگاه میان استاد طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی و دیگر شاعران نامور استاد، چون: حکیم عمر خیام و سنائی و نظامی و شیخ سعدی و مولانا جلال‌الدین و خواجه حافظ، بمیان آورده‌اند، اکثر درست و بجا و منطقی و در خور دقت است (رک: ص ۷۸ تا ۸۱ و ص ۱۴۰ س ۲۲ تا ص ۱۴۲ س ۱۴ و ص ۱۴۶ تا ص ۱۴۸ و ص ۲۷۸ س ۵ و ص ۳۹۱ س ۴ تا ۱۲ و از ص ۳۹۳ س ۳ تا ص ۳۹۷) و اشارات بسیار دقیق ایشان نسبت به بعضی مورد، شایان توجه دانشجویان ادبیات تطبیقی (ص ۸۰ س ۱۳ تا ۲۱) و بکار گرفتن مطالعات فرهنگی را بفرزادگی و هوشمندی (ص ۱۳۳ س ۳) و آوردن برابره‌های فرهنگی و واژه‌ها و اصطلاحات (ص ۶۳ س ۱۸ و ص ۱۰۰ س ۱۰ و ص ۱۰۸ س ۴۳ و ص ۱۱۳ س ۱۲ و ص ۲۰۷ س ۳ - بتکرار - و ص ۲۳۷ س ۱۲ و ص ۲۷۰ س ۳ و ص ۲۷۱ س ۷ و ص ۲۷۵ س ۴ و ص ۲۹۱ س ۱۱ و ص ۳۰۰ س ۵ و ص ۳۰۱ س ۹ و ص ۳۶۷ س آخر و ص ۳۸۷ س ۲۳ و ص ۳۹۱ س ۱ و ص ۳۹۳ س ۱۸ و ۱۹) شایسته تحسین و آفرین است. و همچنین است تشریح نکات پرارزش اخلاقی و اجتماعی (ص ۸۱ و ۸۳) و حاشیه‌های (ص ۳۸۰) و تکیه کردن بر ابیات بلند شاهنامه در تشریح معانی ژرف و والای این کتاب بی‌نظیر (ص ۱۰۰ س ۱۲ تا ۱۵ و ص ۲۶۴ س ۹ و ۱۰ و ۲۳ و ۲۴ و از ص ۲۶۸ تا ۲۲ تا ص ۲۶۹ و ص ۲۷۸ س ۹ تا ۱۲ و ص ۳۱۹ س ۵ تا ۱۰ و ص ۳۴۹ س ۱۹ تا ۷) و بازنگریستن دقیق بنکات لطیف آن (ص ۱۶۰ و ۱۶۵ و ۱۷۵ و ۲۸۳) و نیز باید گفت که: این کتاب از حواشی عالمانه خالی نیست (ص ۱۷۹) و بسیاری از ابیات و والای شاهنامه در این تألیف منتخب آمده است (ص ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۲۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۳ و ۳۶۴) و بویژه

آنجا که نویسنده دستی نگاهمیدارد، نوشته او بسیار نغز و شیوا و آموزنده از کار در می آید (ص ۲۷۸ س ۸ تا ۱۲ و ص ۲۹۵ س ۱۵ تا ۱۸ و ص ۴۰۳ س آخر) و از تازگیهای کار ایشان اینکه گاه از مطالعات و دانش ریاضی خود در تشریح ابیات شاهنامه بهره میجویند (ص ۳۰۱) و دیگر گاه باذوق ادبی خویش در معنی کردن ابیات بلند آن استادی میکنند (ص ۳۱۹ س ۵ تا ۱۰ و ص ۳۶۱ س ۱۰ تا ۱۶) و اظهار نظر درست این دانشمند در خصوص ترجمانی فردوسی که: «فردوسی اصولا مترجم الفاظ نیست، افکار و مفاهیم را پرشته می کند، مستخدم کسی هم نبوده است تاخواست دیگران در گفتارش اثر بگذارد، بزرگی او در رسالت هنری اوست». (ص ۳۸۹ س آخر و ص ۳۹۰ س ۲۱) خواننده ادیب و فردوسی شناس را نسبت به ایشان معتقد میدارد.

### ۳ - نظرات اصلاحی :

با اینهمه که از مزایای کتاب پژوهشی در اندیشه های فردوسی گفتیم، بنظر ما اگر پیش از انتشار، یکی از اهل فن آن را بدقت بررسی میکرد و از حشو و زوائد و نادرستی های غیر قابل چشم پوشی آن میکاست، نیکوتر از این میشد که هست. از این رو دریغ میدارم که بعضی نظرات اصلاحی خود را در نقد این کتاب به تذکار نیاورم و همچنان پس از یکسال آن را جلای نقد نایافته فرو بگذارم.

حالیا عشوه عشق تو زبنیادم برد تا دگر باره حکیمانه چه بنیاد کند!

### الف - دیباچه

مطالب دیباچه که معمولا جای هنرنمایی بیشتر نویسندگان است، چون دیگر بخشهای کتاب نثری چشم گیر ولی معانیی دور از اصابت نظر اهل ادب دارد.

در ص ۳ س ۱۵ تا ۱۷ مینویسند:

«در چنین هنگامی بهلوان دلیر و نام آور ایران رستم از سپهسالار طوس اجازه نبرد میگيرد و با کمال بی اعتنائی (در اصل : بی اعتنائی) بدون اسب به جنگ اشکبوس می شتابد.»

بنابر متن شاهنامه، رستم هرگز از طوس اجازه نبرد نگرفت، بلکه او را از رفتن به میدان جنگ اشکبوس بازداشت و خود بکام و آرزوی خویش بکارزار پرداخت:

بزد اسب کاپد بر اشکبوس

که: رهام را جام باده است جفت

میان یلان سرفرازی کند

سواری تبه کمتر از اشکبوس

من اکنون پیاده کنم کارزار ...

ز قلب سپه اندر آشفست طوس

تو متن بر آشفست، و با طوس گفت

بمی درهمی تیغ بازی کند

کجا شد کتون روی چون سندروس

تو قلب سپه را به آیین بدار

ولی البته در برابر دشمن، حرمت شاهزاده و سپاهسالار ایران را نگاه داشت و به اشکبوس چنین گفت:

پیاده مرا زان فرستاده طوس  
که تااسب پستانم از اشکبوس ا  
واصولا رستم جهان پهلوان، در هیج پیکاری اجازه نبرد از کسی نخواسته است  
و بی‌مقام ظاهری سپهسالاری، همواره برتر از همه فرماندهان و پناه سپاه و سپهبد بوده  
است:

پناه سپاه و سپهبد بتست      که جاوید مانی و هم تندرست.

درص ۱۵ س ۱۷ تا ۱۹ آمده است:

«دولت از مرغ همایون طلب و سایه او

زآنکه بازاغ وزغن باغ‌جنان این همه نیست

«(حافظ)»

و در اصل، مصراع دوم در دیوان خواجه چنین است: «زآنکه بازاغ وزغن شهیر دولت  
نبود». و درحقیقت، از این دو بیت خواجه که درد و غزل جداگانه آمده است، بیتی بر ساخته اند:  
دولت آن است که بیخون دل آید بکنار

ورنه باسعی و عمل باغ جنان این همه نیست

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او

زانکه با زاغ و زغن شهیر دولت نبود

و ذهن علمی از ظرافت ادبی دور مانده است.

درص ۴۵ س ۹ تا ۱۴ چنین آمده است:

«شاهنامه را بدقت و مکرر در مکرر بررسی کردیم. ابیات زرین را از ابیات معمولی  
که از دیدگاه هنرواندیشه چندان بلند نمی‌نمود برگزیدیم. به عشق و شور و مستی و دانش  
و دلیری نگاه کردیم و از کنار بعضی اشعار يك نواخت در وصف کشتی‌گیرها و لشکر  
کشی‌های سپهداران تندتر گذشتیم...».

اگرچه نویسنده محترم بقیه نوشته خود را که ما در اینجا حذف کرده‌ایم، بدفعات  
نفی فرموده است و در این کسی را جای سخن نیست، ولی در همین قسمت که نقل افتاد،  
باید گفت که: بسیاری از تجلیات هنری فردوسی در همین رزم‌آزمونی‌هاست که مردمی  
را از خواری و پستی وزاری رهایی بخشیده و مثل اعلائی مردانگی و آزادگی را نشان  
داده و متجلی ساخته است.

نبرد در شاهنامه، پیکار حق و باطل و پیروزی نهائی حقیقت و راستی است و شور

واحساس فوق‌العاده خداوند حماسه‌سرایی حکیم ابوالقاسم فردوسی را در این صحنه‌ها بیشتر باید جست.

در ص ۴۷ س ۱۵ تا ۱۸ نوشته آمده است: «خواستاران اطلاعات محققانه و پژوهشها در ریشه‌های پهلوی و تاریخی و حماسی شاهنامه به کتب تخصصی اهل ادب مراجعه خواهند فرمود...». — بهتر بود که پس از واژه پهلوی می‌افزودند: «واوستایی و سنسکریت»، چه برخی از داستانها و واقعات شاهنامه، ریشه‌های قدیمتر در آثار باقیمانده کهن از این دوزبان دارد.

در ص ۴۷ از س ۱۹ و ص ۴۸ تا س ۸ چنین مینویسند:

«چنانکه گفتیم، کاخ سخن فردوسی رویهم‌رفته بسیار بلند است و کار برگزیدن برترها و از دست نهادن فروترها آسان نیست، به تجربه سالیان دراز برنگارنده آشکار شد آنجا که سخنور ما داستانها را به‌امانت از پهلوی بیاری درمی‌آورد گاهی ناچار پای‌بندی بجزئیات، سخن را از آسمان چهارم فرو می‌کشانند، مانند این دوبیت که از نوع شرح حال و توصیف و ترجمانی است و اوج هنر شاعری را نمی‌رساند:

سیامک بدست خزروان دیو  
سپه را سراسر به‌قارن سپرد  
تبه‌کشت و ماندانجنم بی‌خدیو  
کمین‌گاه بگزید سالارگرد...»

هرچه می‌اندیشم، این دوبیت از فصاحت و بلاغت چیزی کم ندارد و کیست که بدین ایجاز چنین بروشنی و تمامی سخن گوید!

در ص ۴۰ س ۱۶ و ص ۴۱ تا س ۴ مینویسند: «باینحال گاهی نگارنده چنین می‌پندارد که شاید سیر و تأمل در معارف بشری و هنرهای گوناگون ملل مختلف و تفکر و پژوهش علمی مداوم دید وی را نسبت به‌روزگار پیشین ورزیده‌تر کرده و زاویه نگاهش را تغییر داده است. بطوری که نظر وی امروز به‌زیرکان بی‌پایان فردوسی و صدفهای شاهوار سعدی و گهرهای دریای بیکران مولوی و حافظ و دیگر هنروران فرهنگ ایران پای‌بند شیرازه کتابهای لغت و حواشی تذکره شعر و روایات مشکوک و آمار و ارقام و الفاظ عامه‌پسند نیست...».

البته بی‌هیچ مجامله و ریا باید گفت که: هر کس در مراحل تحقیق قدم بگذارد، از نخستین مرحله‌یی که سرعت می‌گذرد. همین مرحله است و پای‌بند نبودن، غیر از اعتنا نکردن و به‌هیچ گرفتن است. از قدیم هم می‌گفتند که «باید بدمدرسه رفت ولی نباید در مدرسه ماند و باید استاد دید، ولی نباید همیشه شاگردی کرد». اگر فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ و داتنه و شکسپیر و محمدزکریا و پورسینا و بوریحان و لاوازه و انیشتین و دیگر بزرگان علم و ادب جهان بر این شیوه بودند، امروز نام‌ایشان در دفترهای



جاویدان دانش و ادب بدین سرآمدی نبود. هنوز هم هیچ محقق قوی‌مایه‌یی از کتب لغت و تذکره برای بهتر دانستن حال و کار ناموران ادب مستغنی نیست. چه آنچه گذشتگان کرده‌اند با همه نقائصی که در بعض آثار ایشان موجود است، راه‌آموز آیندگان است و بی‌بهره‌جستن از تجربه پیشینیان، مردمان حال و آینده بجایی نخواهند رسید. باز هم از سر انصاف تکرار میکنم که خود نویسنده محترم در زیر نوشته خویش (ص ۳۱ س ۵ تا ۸) افزوده‌اند که: «دید نگارنده دیدطالب علمی است که به آثار هنری و فرهنگی ایران دلبستگی و الفت ناگستنی دارد و بر پایه عشق و ذوق خود از خرمن بزرگان ادب ایران و پایه‌گذاران دانش جهان خوشه‌چینی میکند». و آنچه نوشته‌اند مربوط به قومی است که بی‌تحقیق هر سخنی را بی‌رعایت صدر و ذیل و شأن نزول آن به استناد می‌آورد و در حقیقت مردمی پخته خوارند و با پر کردن زیرنویسها از معانی متعدد لغات و اقوال شایست و ناشایست دیگران، بی‌ملاک خرداندیشه، خویشان را محقق می‌انگارند و پژوهنده می‌شمارند «فاعتبروا یا اولی‌الابصار».. بهر صورت ما حاصل باور داشت ایشان در این زمینه در ص ۳۲ س ۱۴ و ۱۵ چنین آمده است: «از اندیشه گذشتگان طرفی می‌بندیم و آیندگان را نیز از این خزانه‌داری بی‌نصیب نمی‌گذاریم» و بر این قول کس را گرفتگی نیست. ولی آنکه چنین می‌اندیشد، البته نسبت بکتب تذکره و لغت هم نباید این چنین بخواری بنگرد و از کتب عمده مرجع بدین سهل‌انگاری بگذرد و در این گونه تألیفات غث و سمین را از هم باز نشناسد.

در ص ۳۲ از س ۲۳ تا ص ۳۳ س ۳۳ نوشته‌اند: «از صاحب‌نظران می‌شنویم که محصول ادبی و هنری امروز ما با مقایسه با دوران طلایی فرهنگ ایران و آفرینندگی فراوان کشورهای پیشرفته چندان جهان‌پسند نیست، و عرصه ادب فارسی از سواران چالاک اندیشه و حکمروایان سخن خالی مانده است.

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست

عندلیبان را چه افتاد و هزاران را چه شد؟!

(حافظ)

البته پست و بلند و فراز و نشیب در تاریخ هنر همه کشورها پیش می‌آید. از این رو امید است که فردا باز فرهنگ مردم پارسی‌زبان درخشندگی جهانی بیابد. در عصری که پرتو دانش دل‌اتم را شکافته با ماه و بهرام و تیر پیوند گفت‌وشنود (Communication) برقرار شده (است) هیچ کشوری نباید بدین‌بسنده کند که نسخه نفیس چند کتاب کهن پارسی طاق ایوان معدودی را زینت بخشد. گنج‌خانه معرفت باید در دسترس همه مردم قرار گیرد تا فرهنگ و ادب و دانش و خرد مانند باران همه

خشکزارهای جهان را سیراب کند.

این کتاب بذر افشانی است در گوشه‌یی از گلزار گسترده فرهنگ جهان به امید جلب خاطر دانش‌طلبان به آثار ادبی ایران، به امید پدیدار شدن اندیشمندان و سخنورانی که مشعل هنر و سخن این سرزمین را بدست خواهند گرفت، به امید آن ناپغه‌ها که فردا خواهند آمد و سخنور گوشه‌نشین دری امروز را بازمنند به گلستان خواهند کشاند.

بسته‌ام در خم گیسوی تو امید دراز آن‌مبادا که کند دست طلب کوتاهم

(حافظ)

این صاحب‌نظران، هر که باشند، از مردمی جاه‌طلب و خودخواه و خودپسند بیرون نیستند، و این سخن از هر کجا مایه گیرد، شبیه اظهارنظر نادرست آن شاعر مشهور است که باهمه قبول‌عامی که پیدا کرده‌است، وقتی در دستگاه‌های روابط‌جمعی فرمود: «ما بعد از مشروطیت ادبیات نداریم» (II) غافل از آنکه جهان در سیر قهقری نیست. اگر دنیا پیش‌تاخته است، ما هم در این چند سال بعد از مشروطیت درجا نزده‌ایم، و به‌همه تن و توش خویش تا آنجا که توانسته‌ایم پیشی و برتری جسته‌ایم، بعضی از دانشمندان ما در سطح جهانی یاریگر بیشتازان دنیای دانش و پژوهش بوده‌اند، نثر روان و ساده و آموزنده و پر مطلب معاصر و آثار تحقیقی فراوان مبتکرانه و بذل مجاهدت‌های علمی و ادبی دوران حاضر را نباید بهیچ‌شمرد و شاعرانی چون: ادیب‌الممالک فراهانی (م/ ۲۴۷۵)، محمدرضا عشقی کردستانی (م/ ۲۴۸۳)، جلال‌الممالک ایرج‌میرزا (م/ ۲۴۸۴)، شیخ‌عبدالجواد ادیب نیشابوری (م/ ۲۴۸۵)، سیداحمد ادیب پیشاوری (م/ ۲۴۸۸)، ابوالقاسم عارف قزوینی (م/ ۲۴۹۲)، پروین‌اعتصامی (م/ ۲۵۰۰)، حسن و حیدر دستگردی (م/ ۲۵۰۱)، عباس‌شیدای‌دهکردی (م/ ۲۵۰۹)، محمدتقی‌بهار «ملک‌الشعراء» (م/ ۲۵۱۰)، غلامرضا رشید یاسمی (م/ ۲۵۱۰)، علی‌اسفندیاری «نیما یوشیج» (م/ ۲۵۱۸)، سیدصادق سرمد (م/ ۲۵۱۹)، فروغ فرخزاد (م/ ۲۵۲۵)، محمدحسن رهی معیری (م/ ۲۵۲۷)، حسین سخنیاز «مسرور» اصفهانی (م/ ۲۵۲۷)، لطفعلی صورتگر شیرازی (م/ ۲۵۲۸)، بدیع‌الزمان فروزانفر بشرویه‌یی خراسانی (م/ ۲۵۲۹)، محمدحسین صغیر اصفهانی (م/ ۲۵۲۹)، سیدمهدی‌حمیدی‌شیرازی، سیدمحمود فرخ‌خراسانی، قدسی‌مشهدی، قهرمان مشهدی، سیدمحمدحسین شهریار تبریزی، سیدکریم امیری فیروزکوهی، سیدغلامرضای روحانی، عبدالرحمن پارسای تویسرکانی، غلامعلی رعدی‌آذرخشی، حبیب‌یغمایی، دکتر نصرت‌الله کاسمی، مظاهر مصفا، پرویز ناتل‌خانلری، احمد گلچین‌معانی، فریدون توللی، ابوالحسن ورزی، عمادخراسانی، عبدالوهاب‌نورانی وصال‌شیرازی، عباس‌کیمش «مشفق کاشانی»، مهرداد اوستا، جواد آذر تبریزی، عبدالعلی‌ادیب برومند اصفهانی، جلال‌بقائی

نایینی، حسن بهنیا «متین اصفهانی»، جعفر نوابخش «نوی اصفهانی»، بهزاد کرمانشاهی، سیمین بهبهانی، احمد شاملو، سیاوش کسرای، نادر نادرپور، مهدی اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج «سایه»، فریدون مشیری، محمدزهری، اسماعیل خوبی، سهراب سپهری، محمد رضا شفیع کدکنی و منوچهر آتشی، صرف نظر از اختلاف مراتب هر يك و طرز و شیوه‌یی که هر دسته دارند باید پدید آورد.

و نویسندگان: همانند: علی اکبر دهخدا (م/ ۲۵۱۴)، صادق هدایت (م/ ۲۵۱۰)، صمدبهرنگی (م/ ۲۵۲۷)، جلال آل احمد (م/ ۲۵۲۸)، ذبیح بهروز (م/ ۲۵۳۰)، عباس خلیلی (م/ ۲۵۳۰)، عبدالرحمن فرامرزی (م/ ۲۵۳۱)، محمد حجازی (م/ ۲۵۳۳)، سید محمدعلی جمالزاده، بزرگ علوی، صادق چوبک، علی دشتی، زین العابدین رهنما، محمد اسلامی ندوشن، غلامحسین ساعدی، هوشنگ گلشیری، احمد محمود، جمال میرصادقی، سیمین دانشور، محمود دولت آبادی، دکتر محمود عنایت، ابراهیم گلستان، بهرام صادقی، نادر ابراهیمی، ایرج یزیشک زاده و هادی خرسندی، اعم از داستان نویس و مقاله نویس و طنزنویس، مسلماً در پویا کردن نثر فارسی سهمی درخور ارج دارند. و دانشمندان و فضلای نظیر: غلامحسین رهنما (م/ ۲۵۰۵)، شیخ محمد عبده بروجرودی (م/ ۲۵۲۶)، جلال الدین همایی، محمودشاهی، سیدجلال الدین تهرانی، حسین گل گلاب، کلنل علینقی وزیری، عیسی صدیق، حسنعلی راشد، غلامحسین صدیقی، عبدالحسین زرین کوب، احمدپارسا، عبدالله شیبانی، محسن هشترودی، محمود حسابی، دکتر آرمین، محمود صناعی، محمدحسن گنجی، سید جعفر شهیدی، سید جعفر سجادی، عباس زریاب خوبی، ناصرالدین صاحب الزمانی، احسان نراقی و حمید عنایت را اگر بعضی نشناسند، مسلماً ناشناخته نخواهند ماند.

و محققانی در قدر و مرتبه: میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا (م/ ۲۴۹۴)، محمدعلی فروغی (م/ ۲۵۰۱)، سید احمد کسروی (م/ ۲۵۰۴)، فاطمئسیاح (م/ ۲۵۰۶)، محمد قزوینی (م/ ۲۵۰۸)، عباس اقبال آشتیانی (م/ ۲۵۱۴)، احمد بهمنیار کرمانی (م/ ۲۵۱۴)، علی اکبر دهخدا (م/ ۲۵۱۴)، محمود محمود (م/ ۲۵۲۴)، میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی (م/ ۲۵۲۴)، سعید نفیسی (م/ ۲۵۲۵)، ابراهیم پورداود (م/ ۲۵۲۷)، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی (م/ ۲۵۲۸)، سیدحسن تقی زاده (م/ ۲۵۲۸)، سیدمحمدفرزان (م/ ۲۵۲۹)، بدیع الزمان فروزانفر (م/ ۲۵۲۹)، محمدمعین (م/ ۲۵۳۰)، ذبیح بهروز (م/ ۲۵۳۰)، علی اصغر حکمت، محمد پروین گنابادی، سیدمحمد محیط طباطبائی، محمد محمدی، مجتبی مینوی، نصرالله فلسفی، محمدتقی مدرس رضوی، احمد ترجانی زاده، عبدالحسین زرین کوب، عبدالحمید بدیع الزمانی، احسان یارشاطر،

پرویز نائل خانلری، ذبیح‌الله صفا، فریدون آدمیت، سیدصادق گوهرین، غلامحسین یوسفی، جلال متینی، شاهرخ مسکوب، محمدجواد مشکور، محمدجعفر محجوب، محمد مقدم، صادق کیا، بهرام فره‌وشی، مهرداد بهار، جمال رضائی، محسن ابوالقاسمی، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، منوچهر مرتضوی، مهدی محقق، عبدالحسین حائری، امیرحسن یزدگردی، سیدحسین نصر، امیرحسین آریان‌پور، حمدعنایت و امیر هوشنگ نهاوندی، بی‌درنظر گرفتن رشته‌های گوناگون تخصصی ایشان، اگر برای کسانی ناشناخته باشند، گناهی برایشان نیست؛ چرا که سالها دل‌سوخته و معرفت‌اندوخته و بسیاری را با کوشش و مجاهدت و روشن‌بینی بی‌گیر خود براه آورده‌اند.

و مترجمانی دریایه و مایه: یوسف اعتصام‌الملک (م/ ۲۴۹۶)، غلامحسین زیرک‌زاده (م/ ۲۵۱۶)، عباس خلیلی (م/ ۲۵۳۰)، علی‌اصغر حکمت، علی‌یاشا صالح، احمد آرام، حسینقلی مستعان، بزرگ علوی، عبدالحسین زرین‌کوب، محمود صنایعی، یحیی مهدوی، منوچهر بزرگمهر، محمدعلی ناصح، ابوالقاسم پاینده، کریم کشاورز، محمدقاضی، دکتر نورالدین فرهیخته، عصمت ستارزاده، مسعود رجب‌نیا، ابوالحسن نجفی، نجف دریا باندیری، ابراهیم یونسی، فؤاد روحانی، جهانگیر افکاری، فتح‌الله مجتبائی، احمد شاملو، عبدالله توکل، محمود اعتمادزاده «به‌آذین»، کیومرثی، مصطفی رحیمی، بانو میمنت‌دانا، محمداسلامی ندوشن و منوچهر امیری؛ هرگز کارشان در جذب فرهنگ جهانی، قابل انکار نیست. و اندیشمندان همتای: میرزا طاهر تنکابنی (م/ ۲۵۰۰)، میرزا مهدی آشتیانی (م/ ۲۵۱۱)، محمدباقر هوشیار (م/ ۲۵۱۶)، مهدی الهی قمشه‌یی (م/ ۲۵۳۲)، سید کاظم عصار (م/ ۲۵۳۳)، میرزا حسن رفیعی (م/ ۲۵۳۳)، سید محمدحسین طباطبائی، محمودشاهی، مرتضی مطهری، محمود هومن، یحیی مهدوی، منوچهر بزرگمهر، احمد فرید، محمد خوانساری دهکردی، شرف‌الدین خراسانی، سیدجلال‌الدین آشتیانی، سیدحسین نصر و علیمحمد کاردان در ادای دین خود بجهان اندیشه کوتاه نیامده‌اند.

و دانایان فرهنگ مردم همانند: فضل‌الله صبوحی مهتدی (م/ ۲۵۲۲)، جلال آل‌احمد (م/ ۲۵۲۸)، سیدمحمدعلی جمال‌زاده، امیرقلی امینی، محمدجعفر محجوب، احمدشاملو، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، نظائرشان در گذشته‌ها، صرف‌نظر از تنی چند معدود، چون امروز فیض‌بخشی نداشته‌اند.

و کتاب‌شناسان فاضل‌و پرکاری چون: سعید نفیسی (م/ ۲۵۲۵)، مهدی بیانی (م/ ۲۵۲۶)، حاج‌آقای بزرگ‌تهرانی (م/ ۲۵۲۸)، محمدتقی مدرس رضوی، احمدسهیلی‌خوانساری، عبدالحسین حائری، محمدتقی دانش‌پژوه، حسین‌بنی‌آدم، احمد گلچین‌معانی، سیدمحمدعلی روضاتی، ابن‌یوسف شیرازی «حداثق»، محمد شیروانی، علینقی متروی، احمد متروی،

خانبابا مشار، سیدعبدالله انوار و ایرج افشار، باعلاقه و پشتکار ودانایی باحاطه فراوان راهنما و کارگشای اهل تحقیق و ادب و دانش و فرهنگ میباشند.

بامثال این گرانمایگان، از هر طبقه و از هر دست، که تعدادشان بسیار بیش از این است که در اینجا یاد کرده شد، چگونه میتوان دوران حاضر را روزگار انحطاط فرهنگی بحساب آورد؟! دست کم باید همین انتشارات دانشگاهی و بعضی کتب درسی قدیم و جدید را مقایسه کرد. کوچک و بومیایه شمردن فرهنگ معاصر، سبب باروری آن در آینده و یا نشانه عظمت آن در گذشته نمیشود. عصر بسیج سپاه دانش و ترویج آموزش همگانی و دهها برابر شدن دانشگاهها و مدارس عالی و صدها برابر شدن چاپ کتب و هزاران برابر شدن تعداد دانش آموزان و دانشجویان و آموزگاران و دبیران و استادان و این همه تنوع مطبوعات گوناگون، اگر چه بحدی که باید فرسیده است، رکورد دانش و فرهنگ را اقتضا نمیکند، مگر بصوابدید و صلاح اندیشی فضایی شهرت کاذب یافته مصلحت شناس پر اشتغال کم کار موقع نگر که میخواهند در هر حال وجود عزیز خود را از هر سوی بر دستگاههای فرهنگی و آموزشی و پژوهشی ما تحمیل کنند و کارهای گوناگون قیمت پذیر و خریدار گیر را در زیر چتر خودکامی خویش بگیرند و در همه کاری خویشن خویش را بر همگان سر و سرور بدانند و کاری را که عهده دار آنند، بشایستگی پایان فرسائند. اینها میگویند که دیگر کس نیست که کارهای ما را عهده دار آید و خود از عهده هیچ کاری به استادی و چیرگی بر نیامده اند و کثرت اشتغالات دنیایوی را برسوز و اشتغال معنوی ترجیح نهاده:

دردا که دواي درد پنهانی ما      افسوس که چاره پرنشانی ما  
بر عهده جنعی است که پنداشته اند      آبادی خویش را بوبرانی ما

همکاران گرامی من، که سالهاست سابقه تدریس دانشگاهی دارند، خود بهتر میدانند که اگر دانشجوی امروز، با امکاناتی که دارد، فرصت تحصیل و پژوهش بیابد و بدبیرستی راهنمایی شود و به استاد و درس اعتقاد پیدا کند و محضر معلم را کشتی باشد؛ هر گز از اسلاف خود کم مایه تر نخواهد ماند. باید با اجرای سیاست فرهنگی درست و حساب شده سطح توقع استاد و دانشجو و نویسنده و خواننده را بمراتب از دیروز بالاتر برد. دریغ که ما همه چیز یا بسیاری از مواهب را داریم، ولی اعتقاد و ایمان واقعی بخود و نسل حاضر را نداریم، یا کم داریم. این خود کم بینی را چاره باید کرد و نباید هر چه ما سالیان دراز و در طول قرون و اعصار داشته ایم، یکجا و بهمین زودی از روزگار خود

توقع داشته باشیم. و آنچه داریم خوار مایه بشماریم.  
صد گنج نهان بود مرا در دل و یاران نادیده گذشتند که این خانه خراب است!!

### ب - متن کتاب :

در ص ۴۱ س ۱۳ تا ۱۹ می‌نویسند: «انتقامجویی و جنگ‌آوری از نکته‌های بارز شاهنامه است، و البته با اندیشه درویشی و گذشت در کتب آیین بودا و مسیح همچنین ادبیات عرفان مندرج است سازگاری ندارد. چنانکه کیومرث با دریافت الهام سروش انتقام خون سیامک را وظیفه یزدانی خود می‌پندارد.

وزان پس بکین سیامک شتافت شب و روز آرام و خفتن نیافت.»

بر این سخن باید افزود که انتقام و کین‌توزی از دریاست‌های حماسه است، ولی عفو و گذشت و چشم پوشیدن از انتقام و کین‌توزی هم در شاهنامه کم نیست. از جمله در داستان گم شدن تازیانه بهرام و بهدم مرگ آمدن او از دست تراو سالار افراسیاب و خواهش بهرام در هنگام مرگ از برادر خویش گیو در اینکه تراو را به روان داد او بیجان ببخشد (شاهنامه چاپ مسکو ج ۴ ص ۱۱۱ آیات ۱۵۹۴ تا ۱۶۰۴) و مردمی‌های کیخسرو در توران و بجای کین‌خواهی به آبادانی پرداختن و مردمان را بی‌آزار داشتن (شاهنامه چاپ مسکو ج ۵ موارد گوناگون) یا عفو عمومی دادن‌های رستم جهان‌پهلوان پس از هر پیروزی مردم شکست خورده را که نقل آن همه آیات شیوا که نشانه‌های زباندار مردمی و آزادگی است، در اینجا مجال را تنگ می‌آید. و جای آن دارد که دانش پژوهی با تجزیه و تحلیل‌های عالمانه دفتری یگانه از آن همه فراهم سازد تا تژاد دلیر پاریسی بگذشت و بلندنظری که بویه و آرزوی نیاکان با آفرین او بوده است، بنازد و بداند که این تژاد فرخنده:

تجوید جز از خوبی و راستی نیارد بکار اندرون کاستی!

(شاهنامه چاپ مسکو ج ۵ ص ۳۵۰ بیت ۱۹۵۰)

در ص ۴۸ س ۵ تا ۱۱ مینویسند: «از این‌روست که در این دوسه بخش آغاز شاهنامه از آیات معمولی تندتر می‌گذریم تا زودتر به صحنه‌های رنگارنگ طبیعی و شبکه‌های پیچیده روابط انسانی قهرمانها برسیم.

آنجاست که موج اندیشه و اوج سخن توفانها پدید میآورد و این خراسانی جادو قلم مرد زیباشناس را دلدادۀ سخن خویش میکند. هرچه زیبا شناس تر باشی اسیرتر خواهی شد که مرد در ملک سخن تهمتی تواناست.»

باتحسین نثر شیوای نویسنده محترم، چقدر بجا بود که این دانشمند بزرگوار برآغاز بی نظیر شاهنامه نیز توجهی میفرمودند و نکته‌های بلند فلسفی و کلامی و بلاغی را که مکرر خود را شیفته آنها گفته‌اند، این چنین از دست نمیگذاشتند. از جمله سرآغاز بیهمتای شاهنامه:

بنام خداوند جان و خرد      گرین برتر اندیشه برنگذرد...

درص ۵۰ س ۴۹۱ نوشته‌اند: «طهمورث پسر سیامک وقتی بکاردانی از پس دیو آهر من برآمد بفرمان هوشنگ بر تخت شاهی نشست.» و لابد که سهواً القلم است یا غلط چاپی. طهمورث پسر هوشنگ است نه فرزند سیامک، همچنانکه خود ایشان در ص ۵۶ س ۳۰۴ نوشته‌اند: «پس از هوشنگ پسرش طهمورث و پس از او جمشید گرانمایه فرزند طهمورث بر تخت شاهی می‌نشیند.»

درص ۶۴ از س ۱۴ و ص ۶۴ در پادشاهی جمشید چنین آورده‌اند:

... یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس	یززدان بیبچید و شد ناسپاس
گرانمایگان راز لشکر بخواند	چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت باسال خورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را بخوبی من آرامتم	چنان است گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است	همان کوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست؟
گرایدون که دانید من کردم این	مرا خواند باید جهان آفرین
همه مویدان سرفکنده نگون	چرا کسی نیارست گفتن نه چونا
چو این گفته شد، فریزدان ازوی	بگشت و جهان شد پراز گفت گوی

از مفهوم بیت پیش از آخر، ذهن من کمی اندیشناک است، مثل اینکه در فرهنگ و تاریخ کشور ما رعایت ادب و سکوت و تسلیم صوری در برابر زور و سخن ناحق تا حدودی رواج داشته است. البته بادمست تهی نمیشود با سپاهی جنگید، اما خواسته دل من

آن بود که گفت و شنودی میان جمشید و موبد موبدان صورت میگرفت. مثل گفت و شنود نوشیروان و بزرگمهر که سرانجام هم وزیر خردمند راست کردار را بزدان افکند...». توقع دانشمندا از روزگار جمشید شگفتی آور است، و چگونه میشود زمان جمشید را باروزگار انوشیروان یکسان خواست؟! خداوندگار حماسه‌سرای، حکیم ابوالقاسم فردوسی داستان را چنانکه بوده است، بنظم آورده؛ و اخلاف دوزمان را دریافته سخن گفته است. و شکوه حماسه را باروشنگری بدیها و نیکی‌ها، بجای خود والایی بخشیده: گراز داستان نرمی کم بدی روان سرائند بر غم بدی!

در ص ۶۵ س ۴۰ تا ۴۱ دیگر بار تجدید مطلع فرموده مینویسند:

«... بهر حال نه به فردوسی ایرادی است و نه به افسانه‌نگاران هزاران سال پیش. ولی از نظر آثار هنری نو برای عصر ما خوشتر این میبود که موبدان جمشید را به راه راست برمی‌گرداندند و بلااقل یکی دوتن از ایشان مانند «بزرگمهر» و «ولتر» و «فرانکلین» و دیگر سخنوران قرون اخیر ایستادگی میکردند و در برابر نخوت و زور زود تسلیم نمیشدند. از دید داستان‌نویسی این تفاهم آزادمنشانه نه تنها برای داستانهای ملی برازنده‌تر میبود بلکه جمشید را هم از شکست و کشته‌شدن می‌رهانید.»

از موبدان روزگار جمشید کار «بزرگمهر» و «ولتر» و «فرانکلین» را خواستن، توقعی شگفتی‌آفرین است و البته بادرک تاریخی و اجتماعی مردم اندیشه‌ور سازگار نیست، و از سویی دیگر این خاموشی در شاهنامه همیشگی نمانده است. چنانکه رستم از کاوس، و پهلوانان از کیخسرو، و یا بهرام چوین از هرمز و خسرو پرویز، درهم سخنی و انتقاد باک نمیدارند. و موبدان بهرام گور را سرزنش میکنند، و دانشمند ما خود در چند سطر بعد در ذیل این نوشته مینویسند: «در بخشهای بعد شاهنامه می‌بینیم که این خاموشی نابهنگام و بیم از سخن گفتن راست و بلند کم کم به تملق و چاپلوسی بدل میشود. چنانکه وقتی ضحاک جانشین جمشید خود را شایسته‌ترین و بایسته‌ترین و دادگرترین شهریاران می‌شمارد، درباریان به‌ریا و تزویر سخن او را می‌پذیرند و طومار درست میکنند. و بر این گفته‌ها و نوشته‌های ناروا صحنه میگذارند. اما بخلاف این روش که در داستان جمشید توجیه شد، در داستان ضحاک خواهیم دید که داستان‌نویس پهلوی و فردوسی موبدی سخنگوی را چون روبسیبر در برابر ضحاک می‌ایستاند و سخن حق بهنگام گفته میشود.» (ص ۶۵ از س ۲۴ تا ص ۲۶ س ۸).

این نوشته‌های ضد و نقیض را جز به توسنی قلم نمیتوان مربوط دانست و جای



هیچ شك نیست که در شاهنامه هرگز تملق و چاپلوسی و ریا نمایشگر خوی مردم آزاده این سرزمین نیست و مردم ریابیشه جایی در میان ستودگان و بختیاران شاهنامه ندارند. شاهنامه کتاب صداقت و درستی و آموزنده و برافرازنده و برافروزنده دانش و خرد و مردمی است، الا که در این کتاب بزرگ و بی نظیر، مثل همه آثار ادبی و هنری سرآمد جهان، «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد». چنانکه همین دانشمند: بلافاصله مینویسند:

«سراینده گرانقدر (در اصل: نویسنده بلندبالای) خراسانی ما سخت هشیار و بینادل و آزاده است. این سیمرغ بلندآشیان سخن فارسی سوای مرغان سخنگوی دست آموز امیران است». (ص ۶۵، از س ۲۴ و ص ۶۶) باستایش گوینده از این سخن، همچنین یادآور میشوم که مطالب انسانی و آموزنده در آثار شاعران ستایشگر هم کم نیست و من در این باره جایی دیگر (مجله هفت هنر آبان ماه ۱۳۵۱ شماره ۱۰ و ۱۱ ص ۱۳ تا ۱۷) آنچه میتوانستم نوشت نوشته‌ام؛ و در این جا همین يك سخن را تکرار میکنم که این گویندگان همه جا ستایگر عادات و خصائل زیننده و نکوهشگر زشتی‌ها و ناروایی‌ها بوده‌اند و بسیار وقتها که بغرور ملی و نیکویی‌های اخلاق و کردار مردم برافروده‌اند». (همان مجله ص ۱۵ س ۱۱ تا ۱۳).

در ص ۸۷ س ۱۳ تا ۴۰ این چهار بیت شاهنامه آمده است:

چنان بد که چون می‌بدش آرزوی  
بکشتی چو با دیو برخاستی  
ببرده درون بود بی‌گفت‌وگویی  
(در اصل: بی‌گفت‌وگویی)

پس آیین ضحاک وارونه خوی  
ز مردان جنگی یکی خواستی  
کجا نامور دختری خوبروی

نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش

پرستنده کردیش بر پیش خویش

سخن از غلامبارگی ضحاک و بی‌عصمتی اوست، و فردوسی سخن را پوشیده آورده است و دانشمند ریاضی‌دان شاهنامه دوست تشریح را مجال نایافته عیناً برگاشته‌اند؛ و پیدا نیست که از آن چه سودی جسته.

در ص ۱۴۹ س ۳ تا ۶ در زیر عنوان «حکمت رستاخیز» نوشته آمده است: «در

پایان داستان ضحاک و فریدون همچنان به ابیات ارزنده برمیخوریم که نمونه سخنان حکمت‌آمیز بلند فردوسی است، اینجا دیگر مترجم داستانهای پهلوی به کنار نشسته و شاعر بزرگ خراسان رشته سخن را بدست دارد.».

در نظر من ترجمانی دقیق و کم‌نظیر فردوسی روایات پهلوی را همان اندازه پر ارزش است که سخنان حکمت‌آمیز او، وای بسا که همین سخنان حکمت‌آمیز نیز از متون کهن در سخن والای فردوسی راه‌جسته است و هرگز از قدر بیهمتای استاد نامبردار

حماسه ملی ایران نکاسته.

درس ۱۸۵ از س ۱۴ تا ص ۱۸۶ س ۱۴ مینویسند:

«شاعر ما گویی در آیتاتی به زبان سفیر احساسات خود را در شرح بارگاه کیانی و عظمت فریدون خوب آشکار میکند.  
«مردان ارجمند یکسوی بارگاه را پر کرده‌اند و بانوان گرانقدر در پس پرده - جای گزیده‌اند و یک طرف شیران و پلنگان را بسته نگاه داشته‌اند. - یک طرف پیلان جنگی و در جانب دیگر گردان دلیر».

زمین را ببوسید و بنمود پشت  
که از باد آتش بجنبد ز جای  
سراپردمی دید سر ناپدید  
زمین کوه تا کوه پهنای او  
به پرده درون جای پرمایگان  
به دست دگر ژنده پیلان جنگ  
خروشی برآمد چو آوای شیر  
گران لشکری گرداو برپای ...  
برایش زدرگاه بگذاشتند...».

چو بشنید موبد پیام درشت  
برآنان به زمین اندرآورد پای  
به درگاه شاه آفریدون رسید  
به ابر اندر آورده بالای او  
نشسته بدر بر گرانمایگان  
به یک دست بر بسته شیر و پلنگ  
ز چندان گرانمایه گرد دلیر  
سپهری است پنداشت ایوان بجای  
بفرمود تا پرده برداشتند

در زیر این نوشته بترتیب باید یادآور شد: که دو بیت نخستین در وصف و ایجاز شاهکاری کم‌نظیر است و نادیده گرفته آمده است و مصراع دوم بیت سوم در متن شاهنامه چاپ مسکو ص ۹۴ بیت ۲۴۷ چنین است: «برآورده‌یی دید سر ناپدید» و بدینگونه است در طبع بروخیم ج ۱ ص ۸۱ بیت ۳۶۳: «برآورده از دور ایوان بدید» و در چاپ کلکته نقل از نسخه بدل چاپ بروخیم چنین: «برآورده‌یی دید سر ناپدید». و برآورده صفت درگاه و ایوان است و این بیت مؤید ترجیح متن‌های معشر چاپ‌های گوناگون شاهنامه:

سپهری است پنداشت ایوان بجای      گران لشکری گرد او بر پیای

اما بیت پنجم که مطابق است با چاپ مسکو ج ۱ ص ۹۴ بیت ۲۴۹ از هر بابت نادرست است و معنی هم که برای آن آمده است. نادرست‌تر! چرا که «گرانمایه» با «پرمایه» قافیه نتواند شد و درست این بیت در چاپ کلکته (برابر با نسخه بدل چاپ بروخیم ج ۱ ص ۸۱ بیت ۳۶۵) چنین آمده است:

نشسته بدر بر گرانمایگان      بپرده درون جای پرمایگان

«گرانمایگان» را باید صاحبان مقام و منصب و محترمان معنی کرد و «پرمایگان» را بمعنی دانشمندان و موبدان و نظائر اینها گرفت و «پرده» را بمعنی شادروان و سپرده‌یی که بر در کاخ یا تالار پذیرایی و بارعام و مجلس پادشاهان می‌آویختند. - و در اینجا مراد

از پرمایگی که در حضور شاهنشاه بودند، پردگیان و اهل حرمسرا و پوشیده‌رویان نیست. بتأیید آخرین بیتی که از نوشته ایشان نقل افتاد:

بفرمود تا پسرده برداشتند  
سراسبش زدرگاه بگذاشتند

وهیچ کس، سفیر را بااسب بداخل حرمسرا و اندرونی نمی‌پذیرد!

درص ۴۴۷ س ۱۳ بجای «کاغذ» که بعدها توسعاً معنی نامه گرفته و امروز در لهجه مردم بمعنی نامه هم متداول است، بهتر بود که بنا بروش شاهنامه همچنان «نامه» مینوشتند:

شاه افریدون یکی نامه کرد  
ز مشک و ز عنبر سر خامه کرد

(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۲۴ بیت ۷۵۶)

همچنین است درص ۳۰۴ س ۱ در عبارت «کاغذ بسیار مؤدبانه است - درود بر خداوند - آفرین بسیار برسام...»

یکی نامه فرمود نزدیک سام  
سراسر نوید و درود و خرام...

واصولاً در همه شاهنامه بیشتر از سه‌بار کلمه کاغذ بکار نرفته است و از آن جمله است:

چنین گفت رستم به ایرانیان	که: یکسر بیندید کین را میان
اگر نامداری ز ایران زمین	هزیمت پذیرد ز سالار چین
نبیند مگر بند یا دارو چاه	نهاده بسر بزکاغذ کلاه
نوشتم سخن چند بر پهلوی	ابر دفتر و کاغذ خسروی

درص ۴۴۰ س ۱ و درص ۴۴۱ س ۲ در عنوان «غوغای رنگ پوست» بجای پوست باید «مو» مینوشتند. چرا که دلزدگی سام از جهت سپیدی موی زال است نه رنگ پوست وی:

ز مادر جدا شد برآن چند روز	نگاری چو خورشید گیتی‌فروز
بچهره چنان بود تابنده شید	ولیکن همه موی بودش سپید
پسر چون ز مادر برآن گونه زاد	نکردند يك هفته بر سام یاد...
کسی سام یل را نیارست گفت	که فرزند پیرآمد از خوب‌جفت
یکی دایه بودش بکردار شیر	بر پهلوان آنسدر آمد دلیر
که برسام یل روز فرخنده باد	دل بستگالان او کسنده باد
بس پرده تو در ای نامجسوی	یکی پور پاک آمد از ماه روی
تنش نقره سیم، و رخ چون بهشت	برو بر نبینی يك اندام زشت
ز آهو همان کش سپید است موی	چنین بود بخش تو ای نامجوی
فرود آمد از تخت سام سوار	پسرده درآمد سوی تو بهار
چو فرزند را دید مویس سپید	بیود از جهان سربر نامید...

(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۳۸ بیت ۴۹ تا ص ۱۳۹ بیت ۶۰)

در ص ۲۴۴ س ۴ در عبارت: «می گوید کردگار جهان کودکی برومند وزیبا و سیمین تن به تو بخشود که هیچ کم و کاستی در او نیست». «بخشودن» به معنی غفو کردن و رحمت آوردن است و «بخشیدن» به معنی عطا کردن، و در همین کتاب (ص ۲۵۰ س ۱) از شاهنامه (چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۴۱ بیت ۸۵) آمده است:

بخشود یزدان نیکی دهش      کجا بودنی بود اندر بوش

در ص ۲۴۵ س ۸۲۶ مینویسند: «پسر سام همانند مهمانی در خانواده سیمرغ بجای شیر مادر از خون گوشت مکیدن آغاز میکند و زنگدگانی (تارزان وار) او در کوه سالها ادامه می یابد...».

و در ص ۲۶۳ س ۱۶۹۱۵ «متلادراینجا زال جوان رشیدی است که مانند «تارزان» در کوه بزرگ شده و از شیر و پلنگ هراسی ندارد». تشبیه زال به «تارزان» نامطلوب است. پرورده در کوه را با پرورش یافته در جنگل، و تربیت سیمرغ، سمبل دانش و خرد معرفت را با آموزگاری میمون، نشانه مسخرگی و سبکی، قیاس نتوان کرد؛ شاید «زندگانی سزاری» و امثال آن مناسب تر بود.

در ص ۲۷۵ س ۹ و ۱۰ بیت :

دل و جانم یکسر پراز مهر اوست      شب و روزم اندیشه چهر اوست

که از نسخه بدل چاپ مسکو (ج ۱ ص ۱۶۱ س ۲۱) بجای متن برداشته شده است، اگرچه در صورت درس خواندن از لحاظ قواعد عروضی غلط نیست، ولی بیت متن چاپ مسکو (ج ۱ ص ۱۶۱ بیت ۳۸۲) که فرو گذاشته شده است، شیواتر است.

همیشه دلم در قم مهر اوست      شب و روزم اندیشه چهر اوست

در ص ۲۷۶ میان س ۱۷ و ۱۸ این ابیات بلند حذف شده است و زیبایی خاص سخن استاد طوس در حجاب مانده :

که ای افسر بانوان جهان      سرفراز بر دختران مهان  
ستوده ز هندوستان تا بچین      میان بتان درجو روشن نگین  
بیالای تو برچمن سرو نیست      چو رخسار تو بالش پرو نیست  
نگار رخ تو ز قنوج رای      فرستد همی سوی خاور خدای

(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۶۱ بیت ۳۸۷ تا ۳۹۰)

و همچنین است در ص ۲۷۷ س ۱۸ که جای بیت نخستین و سوم که در اینجا آورده ایم، بسیار خالی است :

چو رودابه گفتار ایشان شنید      چو از باد آتش دلش بردمید  
بریشان یکی بانگ برزد بخشم      بتابید روی و بخواید چشم  
وزان پس بچشم و بروی دژم      به ابرو زخمش اندر آورد خم

(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۶۲ بیت ۳۹۸ تا ۴۰۰)

و در ص ۲۷۸ بعد از بیت نخستین :

کرا سر که دارو بود بر جگر  
همچنین دریغ است که این دو بیت حذف شده:

نه قیصر بخوادم ، نه فففور چین  
بیالای من پور سام است ، زال،

(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۶۲ ابیات ۴۰۲ و ۴۰۳)

در ص ۲۸۴ بیت پنجم مغلوپ است و با بیت چهارم پیش و پس آمده و وصف زال  
با دستکاری برای رودابه کارآمدی کرده است:

همی می چکد گویی از روی او  
عبیر است یکر همه بوی او

باید برطبق چاپ مسکو (ج ۱ ص ۱۶۷ ابیات ۴۸۱ تا ۴۸۴) چنین می‌آوردند:

دگر چون تو ای پهلوان دلیر  
همی می چکد گویی از روی تو  
سه دیگر جو رودابه ماه روی  
ز سر تاپایش گل است و سمن

عجب آنکه همان بیت دستکاری شده در ص ۲۹۰ س ۱۵ و ۱۶ هم بتکرار در

وصف رودابه آمده است :

همی می چکد گویی از روی او  
دو جادوش پر خواب ویر آب روی

در ص ۸۳۴ پس از س ۱۳ و ۱۴ جای این بیت خالی است:

ده انگشت برسا سیمین قلم  
(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۶۸ بیت ۴۸۸)

در ص ۲۹۱ س ۹ تا ۹ در شرح این بیت بلند فردوسی :

سپهد سوی کاخ بنهاد روی  
چنان چون بود مردم جفت جوی

(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۷۱ بیت ۵۳۸)

چنین آورده‌اند: «عبارت مردم جفت جوی هم از سادگی سخن فردوسی است. آدم  
اینطور خیال میکند که هنگام بهار بوده است. و دستان سام مانند اسب جوانی که در آخر بند  
نمیشود (!!) سپهدوار (!!) بسوی کاخ رهسپار شده است. دیگر جلوگیری از او کار  
آسانی نیست...».

دریغ که بادوباره خوانی از طغیان و سرتیزی قلم عنانگیری نشده است، و این چنین  
ناروایی از خامه دانشمندی بزرگوار در پهنه روزگار بیادگار مانده «الحواد قدیکبو...»  
در اینجا است که بفردوسی بزرگ حق می‌دهیم تا درباره دقیق با همه علو قدر وی بگوید:

سخن چون بدین گونه بایست گفت  
چو بند روان بینی و رنج تن  
چو طبیعی نباشد چو آب روان  
(شاهنامه چاپ مسکو ج ۶ ص ۱۳۶ آیات ۵ تا ۷ بارعایت دیگر نسخ در مصراع دوم بیت سوم)

درص ۲۹۲ بیت آخر (مطابق چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۷۲ بیت ۵۵۳) چنین است:  
خم اندر خم و مار بر مار بر  
بسر آن غیغش ناربر ناربر  
بنظر من در مصراع دوم، «ناربر ناربر» درست است، همچنانکه در چاپ وولرس و بروخیم آمده.

درص ۲۹۳ بیت ۳۳ و ۳۴ درباره فرود آمدن رودابه و زال از بام بدرون کاخ چنین آمده است:

گرفت آن زمان دست دستان بدست  
فرود آمد از بام کاخ بلند  
برفتند هر دو بکرنار مست  
به دست اندرون دست خم کند  
در مصراع دوم بیت دوم که مطابق نسخه بدل چاپ مسکو است، عدم فصاحت آشکار است، و متن آن چاپ که برابر چاپ وولرس و بروخیم است مرجح مینماید:  
... فرود آمد از بام کاخ بلند  
و شاخ بلند کنایت از زال است:

که: مردی است بر سان سروشی  
همش رنگ و بوی و همش قد و شاخ  
دو چشمش چو درنگس قیرگون  
کف و ساعدش چون کف شیرین  
همش زیب و هم فر شاهنشهی  
سواری میان لاغر و بر فراخ  
لبانش چو بسد، رخشانس چو خون  
هیون ران و موبد دل و شاه فر  
(شاهنامه چاپ مسکو ج ۱ ص ۱۶۹ آیات ۵۱۴ تا ۵۱۷)

درص ۳۰۴ س ۱۴ و ۱۳ این بیت زیبا و بلند فردوسی درخور تحلیل و روشنگری است:

ستاره شب تیره یار من است  
یعنی باچشمان اشکیار، شب زنده دار و بیدارم و ستاره می شمارم و آن قدر میگیریم  
من آنم که دریا کنار من است  
که گویی از ستاره (= قطره) اشک دریا در کنار دارم و در سخن استادطوس («ستاره»  
بمعنی اشک و اختر هردو بکار آمده است.) و بیت در بالاترین حد فصاحت و بلاغت است.  
درص ۳۶۱ س ۲۰ تا ۲۲ در معنی سخن مهرباب کابل خدای به سیندخت همسر  
خویش، هنگام فرستادن او برسالت نرد سام:

بدو گفت مهرباب بستان کلید  
پرستنده و اسپ و تخت و کلاه  
غم گنج هرگز نباید کشید  
بیارای و با خوشتن بر براه  
چو پژمرده شد بر فرورد بسا  
مگر شهر کابل نسوزد بسا

مینویسند: «ترکیب (چوپژمرده‌شد)، (!!)، بمعنی دلش برجم آمد و نرم شد، و (برفروزد بما) بمعنی این است که بما مهر و شفقت بیشتر خواهد یافت.»  
اولاً «چوپژمرده شد» ترکیب نیست و جمله شرطیه است. و ثانیاً، «پژمرده شدن» هرگز بمعنی برجم آمدن و نرم شدن نیست واز معانی آن: افسرده شدن و پلاسیدن و خوشیدن و درهم کشیده شدن و خشک شدن و غمناک شدن و دگرگون شدن و تبه گونه و بی رونق شدن است. فردوسی فرمود:

پیامش چو بشنید شاه یمن

بیژمرد چون زآب گنده سمن

چو خاقان چین آن سخنها شنید

بیژمرد وشد چون گل شنبلیله

چو برخواند آن نامه را پهلوان

بیژمرد وشد تنگ و تیره روان

بیژمرد بر جای بوزرجمهر

ز شاه و ز کردار گردان سپهر

از آن ماند بهرام یل در شگفت

بیژمرد و اندیشه اندر گرفت

بیژمرد و برخاست لرزان ز جای

همانگه بزین اندر آورد پای  
(لغت نامه دهخدا)

و معنی بیت :

مگر شهر کابل نسوزد بما

چو پژمرده شد، برفروزد بما

چنین است: چون سام هدایای فراوان ما را ببیند، دگرگون و غمگین شود و همانا کابل را برما نسوزد و به آتش نکشد و ویران ن سازد و دل خویش برما خوش گرداند و نسبت بما مهر و مردمی و رزد. — با اینهمه اگر دربند معنی درست «پژمرده شدن» نبودم، بر معینی که فرموده اند، ایرادی نداشتم.

از ص ۳۸۷ س ۹ تا پایان ص ۳۹۷ از مقالات سابق خود التقاطی فرموده اند و همچنین در نوشته های ایشان حذف ها و گسیختگی هایی روی داده است، که با همه شیوایی که در اصل داشته، دلپذیر نمی نماید؛ و اصولاً این مطالب بهیچوجه در کتاب «پژوهشی در اندیشه های فردوسی» بجایی که باید ننشسته و در آن جای سخن بسیار است و نقد آن را فرصتی بهنگام تر می باید و تنها در اینجا توان گفت که در آستانه برگزاری جشنهای همسری زال و رودابه و تولد شکوه مند رستم، مرثیه سرایی شده است. یکی از دوستان دانش پژوه که از پایگاه بلند علمی مؤلف محترم بیخبر نبود، — میفرمود: این کار بی شباهت به کار آن مرد ملا نیست که بمناسبت حرفه خود در مجالس سوک و شادی

بفرآوانی شرکت مییجست. وقتی در عروسی بصاحب مجلس بجای تهنیت تسلیت گفت و هنوز توقع سپاس میداشت. «گویند که هرچیز بهنگام بود خوش.»

درص ۴۸۹ س ۴۷۴ مینویسند: «فردوسی اندیشه فلسفی و حکمی دارد. آدم متفکری است، در گوشه طوس سی سال مطالعه و تعمق کرده است.»  
باید یادآور شد که تنها سرودن این شاهکار بزرگ، شاهنامه، که شاه نامه‌ها و سر دفتر کتابهاست (رک: هفت هنر آبانماه ۱۳۵۱ شماره ۱۰ و ۱۱ ص ۲۲ - راحة الصدور راوندی ص ۵۹ س ۱۴ و ص ۳۵۷ س ۱۸) برای استادانمدارحماسه ملی ایران بیش از سی سال رنج برداشته، ولی فردوسی شدن این بزرگ‌مرد، همه زندگانی وی را مسخر ساخته است. چه جای سی سال است؟! و چه آسان حساب کار از دست دانشمند بزرگوار ارجمند ما بیرون شده است؟! و در قطعه مشهور منسوب بفردوسی میخوانیم:

زیگفتار تازی و از پهلوانی	بسی رنج دیدم، بسی گفته خواندم
چه توشه بدم ز آشکار و نهانی؟!...	بچندین هنر شست و دوسال بودم
ندارم کنون از جوانی نشانی	بجز حسرت و جز وبال گناهان
بر آن بیت بوطاهر خسروانی :	بیاد جوانی کنون مویه آم
دریفا جوانی، دریفا جوانی!!	«جوانی من از کودکی یاد دارم
(رک آتشکده آذر بکوشش نگارنده بخش دوم ص ۴۸۹)	

مانده دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی